

## شهدای روحانیان آذربایجان در نهضت مشروطیت

مقدمه

نهضت مشروطیت که در سده چهاردهم هجری در کشور ایران رخ داد، یکی از رویدادهای مهم کشور در آن سده بود که بازتاب وسیعی در سطح کشور و جهان داشت. درست است مشروطیت تمام آمال و خواسته های مردم انقلابی را برآورده نساخت؛ ولی هر چه بود تا حدود فراوانی شدت دیکتاتوری و حدت استبداد مطلق شاهان قاجار و اخلاف آنان را محدود کرد و این خود نعمت بزرگ و ثمره ارزشمندی بود که بر آن نهضت مترتب شد.

در پدید آوردن این نهضت مقدس، عموم آحاد ملت ایران سهم و نقشی داشتند؛ ولی نقش مردم آذربایجان به علت موقعیت خاص جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی که داشت و دارد، نقش برجسته و مؤثری بوده است و در بین مردم آذربایجان هم، نقش علمای دین و هادیان مردم و روشن فکران متدین و نویسندگان آنان، نقش بسیار ستودنی و تأثیر گزار بوده است.

عالمان روحانی آذربایجان در دو نوبت نقش وجودی خود را نشان داده اند: یکی در تکون و ایجاد مشروطیت، و دیگری، در نگه داری و حراست آن. ما پیش از ورود به آن قسمت اصلی، نگاهی کلی به آذربایجان می افکنیم.

### أ) آذربایجان و موقعیت سیاسی آن

سرزمین وسیع و نامور آذربایجان، یکی از کانون های مهم ظلم ستیزی و ضد استعماری و ضد استبدادی کشور و یکی از پایگاه های معتبر خیزش نهضت های اصیل مردمی و الهی در طول تاریخ بوده است و تا کنون مردمان مبارز بسیاری را در بستر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود پرورش داده که تاریخ در دل خود محفوظ داشته است. مردم آن سامان به جهت مجاورت با دو همسایه زورمند و آشوب خیز روس و عثمانی، همواره در حال آماده باش به سر برده اند. آذربایجان در طول تاریخ بارها و بارها مورد تاخت و تاز و

یورش ناجوان مردانه زورگویان آن دو نقطه قرار گرفته است و أحياناً حكومت مركزى نيز، گاهى آن نقطه را مورد بى اعتنائى قرار داده است. در عين حال با تحمّل فشارها و مشكلات با داشتن هویت اجتماعى و شناسنامه معتبر وطن دوستى و ميهن خواهى، مدام عشق و علاقه خود را به نام ميهن اسلامى خویش نشان داده اند و سرسختانه از كيان و موجوديت و استقلال كشور دفاع، و تهاجمات دشمن را خنثا و بى اثر ساخته اند و در اين گيرودار شرف و نجابت، چه مردان و زنان نامدار و شجاعى را تقديم ساحت قدس «شهادت» نموده اند كه متأسفانه تاريخ اسلامى آنان را به صورت كم رنگ در خود جا داده و حقوق آنان به شايستگى أدا نشده است.

از آن جا كه رسم و قاعده معمول بر آن استوار است كه مردان بزرگ و نامدار همواره در بستر حوادث بزرگ و رخدادهای غير عادى تربيت و تحويل و جذب جامعه شوند، با تأسى از اين قانون، آذربايجان به علت موقعيت ويژه و طبيعت دامن كوه هاى سر به آسمان كشيده سهند، سبلان و ارسباران، آزمایش گاه و پرورش گاه مردان قهرمان و زنان شجاع بزرگى واقع شده است كه سخاوتمندانه جان خود را در راه شرف و استقلال ميهن اسلامى خویش باخته اند و با سربلندى و افتخار تمام، هرگز در مقابل دشمن سر ذلت فرود نياورده اند. مردم آن سامان با فداكارى و جانبازى خود، هميشه در خطّ مقدم استقلال و آزادى نام كشور بوده اند.

قابل ذكر است كه مردم آذربايجان از يك نوع رشد سياسى و شعور بالائى اجتماعى و بالندگى برخوردارند. آنان در وطن دوستى و علاقه به مصالح عالى كشور، افراد شجاع و بى باكى هستند، بخصوص در آن روزگار كه شهر تبريز دروازه ارتباطى مشرق و مغرب و مهد روابط ايران و اروپا بود و مسائل جارى جهان و اخبار كشورها و مناطق، از مسير آذربايجان به ديگر مناطق ايران سرازير مى شد، اختلاط ها و رفت و آمدها و مجاورت با كشور پهناور روسيه، قفقاز، جمهورى آذربايجان، و از مسير تركيه ارتباط با آلمان و اروپا، رشد فكرى و بالندگى سياسى مردم آن سامان را بالا مى برد؛ به همين جهت تبريز وليعهد نشين و پايتخت دوم كشور تلقى مى شد.

جالب توجه است در آن ایام آذربایجان دارای 117 عنوان روزنامه و مجله بوده است و این امر بسیار حائز اهمیت است. (1) چون خاندان های اصیل و معارف پرور در آن منطقه می زیستند که هر کدام سابقه دیرینه ای در فرهنگ و معارف عالیه داشتند.

آری «تاریخ مشروطیت» سید احمد کسروی با همه کژی ها و انحرافات که درباره پاره ای از مطالب خود دارد، باز نتوانسته است مجاهدات علمای این دیار را نادیده گیرد و تاریخ او سرشار از مجاهدات و تلاش های علمای آذربایجان در راه تأسیس و تشدید مبانی مشروطیت است و روایت مستندی از رویدادها و حوادث دوره انقلاب می باشد. او همواره از فداکاری ها و جانفشانی های روحانیان آذربایجان بویژه شهید ثقه الاسلام تبریزی، حاج میرزا علی اصغر لیلای سخن می گوید؛ البته جانبداری او ناشی از جانبداری آنان از مشروطیت و آزادی خواهی است؛ چون کسروی هر جا که توانسته و تیغش برش داشته است، زهر خود را ریخته و مخالفت خود را با روحانیان ابراز کرده است. (2)

(ب) شهدای روحانیان آذربایجان

آری، در راه حفظ و حراست از مشروطیت تعداد کثیری از علما و بزرگان روحانی آذربایجان، جان خود را تقدیم راه آزادی و سربلندی ملت مسلمان ایران کرده اند که ما در این مختصر به چند تن از بزرگان آنان اشاره می نماییم:

1. آیت الله حاج میرزا ابراهیم خوئی (شهادت 1325 ق)

آیت الله حاج میرزا ابراهیم خوئی در سال 1347 ق در شهر خوی از توابع آذربایجان غربی به دنیا آمد. خوی، شهری است که وی در آن تولد یافت، در آن بالندگی گرفت، در آن علم آموخت و دانش اندوخت، در آن بزرگ شد و به سنین سالخوردگی رسید، و هم در آن شهید شد. او تنها مدتی در نجف به کسب علم و دانش پرداخت.

حاج میرزا ابراهیم خوئی، یکی از بزرگان اندیشه و پیشروان آزادی، و از دشمنان اسارت و بندگی و بردگی، در نهضت آزادی خواهی مشروطه، به گروه مردان مبارز ضد استبداد پیوست و رهبری گروه های آزادی خواهان خوی و سایر بلاد آذربایجان را به عهده گرفت، و هم در راه این آزادگی و آزاداندیشی و آزادی خواهی، جان شیرین را به جان آفرین تسلیم کرد تا ننگ بردگی و بندگی سلاطین را بر خود و یاران و هم سنگران، نپذیرد. شهادت این پاک مرد آزاده، به سال 1325ق، در اوج استبداد و کشتارهای محمد علی شاه قاجار (درست یک سال پس از امضای منشور مشروطیت به دست پدرش، مظفرالدین شاه قاجار) رخ داد.

حاج میرزا ابراهیم خوئی، عالمی متبحر و دانشمندی ژرف بین و کاونده اعماق علوم و دانش ها و بینش ها بود. درباره او نوشته اند که در تمام رشته های علمی، عالمی زبردست و دانشمندی کم نظیر و ژرف کاو بود. در همه علوم زمان خود، از فقه و اصول و حدیث و فلسفه و عرفان و رجال و کلام تبخر و مهارتی بسزا داشت و بویژه در اخلاق، سرمشق و نمونه ای کم نظیر و مقتدایی دلپذیر به شمار می رفت.

علامه امینی، در تألیف گران قدر «شهادی راه فضیلت» می نویسد:

گواهی که بر پهلوانی و بی نظیری او در عرصات علم و تحقیق داریم، آثار گران قدر و کتاب های ارزنده اوست. کتاب هایش، نشانی از اندیشه تابناک و بافته های سرانگشت لطیف و هنرمندش می باشد؛ هم چون حاشیه ای که بر «فرائد» شیخ انصاری نگاشته است و در کتاب خانه آستان قدس رضوی علیه السلام نگه داری می شود، و رساله اش در اصول، که از آن در کتاب رجال نام برده، و شرح نهج البلاغه که آن را به نام «الدرّة النّجفیّة» (چاپ تبریز در سال 1325) نامیده است. و نیز شرح چهل حدیث (چاپ تبریز در سال 1299) و همچنین کتاب «ملخص المقال» که در علم رجال و نیز کتابی در دعا، که این ها، جز حاشیه بر «فرائد» و رساله در اصول و کتاب مقیاس الهدایه، همگی به طریقه چاپ سنگی، در زمان حیات خود آن فرید عصر چاپ و منتشر شده است؛ و جز همه این ها، یکی از فضایل تبریز، در مجموعه دایره المعارف ماندش (3) که در آن شرح حالی چند آورده است، می گوید که وی کتاب بحار الأنوار علامه مجلسی را از ابتدا تا به پایان، خلاصه کرده و در یک مجلد جای داده است.

علامه امینی می افزاید:

از کتاب هایش هرچه دیده ایم، همه آکنده است از آرای استوار و حکیمانه، و نظریات علمی صائب و دقیق لطیف که دلپذیر و روح انگیز است، و می رساند که پدیدآورنده اش استادی بی همتا در همه آن زمینه هاست.

علامه امینی نقل می کند:

مرجع عالی مقام، آیت الله سید میرزا علی آقا شیرازی، فرزند آیت الله میرزای شیرازی حکایت می کند که: حاج میرزا ابراهیم خوئی، در یکی از سفرهایش به عتبات عالیات مقدّسه، در انجمنی که پدرم نیز امام مجدّد شیرازی در آن حضور داشت، شرکت کرد و در یک موضوع فرعی فقهی میان آن دو فقیه، بحث و مناظره ای درگرفت، چون امام مجدّد درباره آن مسأله، نظری داشت که مخالف نظر حاج میرزا ابراهیم علامه خوئی بود، این بحث خیلی طولانی شد. ظاهر امر پیروزی مجدّد شیرازی را نشان می داد...

به دنبال این موضوع، آمده است:

علامه حاج میرزا ابراهیم خوئی به شهر کاظمین رفت، و چندی بعد، امام مجدّد شیرازی در آن مسأله مورد بحث، تجدید نظر کرد؛ زیرا برایش روشن شد که در آن بحث، حقّ به جانب طرف بحث او، علامه خوئی، بوده است. پس امام مجدّد، قاصدی را به شهر کاظمین و به خدمت علامه خوئی فرستاد تا به او خبر دهد که امام مجدّد، نظر خود را تغییر داده و با او (علامه خوئی) هم رأی و هم نظر گشته است. (4)

نگارنده گوید: این امر در عین دلالت به علم و دانش مرحوم علامه خوئی، به انصاف، تقوا و درایت امام مجدّد شیرازی نیز کمال شهادت را دارد که تا چه حدود مرد انصاف و عدالت و تقوای الهی بوده است.

شهادت او

به جهت اقدامات آزادی خواهانه اش، جیره خواران استبداد، وجود آن بزرگ مرد را نتوانستند تحمّل کنند و

در صبحدم ششم شعبان 1325 هنگامی که آن پهلوان عرصه علم و اندیشه و عمل، به سن 78 سالگی

رسیده بود، او را در حیاط خانه اش هدف گلوله قرار دادند و با گلوله ای که به قلبش اصابت کرد، در راه خدا و دین داری و خردمندی و شرف شهید شد. خوشا چنان زندگانی پرباری، و چنین شهادت پرثمری.

عَلَّامه امینی در «شهادای راه فضیلت» می نویسد:

کشته شدنش به راستی مصیبت سهمگینی بود که دل ها را بگداخت و جگر خداپرستان را خون کرد و در باروی دین، شکاف انداخت ... جنازه اش را مدتی پس از شهادتش به نجف اشرف بردند و در آرامگاهی که خود تعیین کرده بود و نزدیک مقبره حاج ملا علی کنی تهرانی است به خاک سپردند. (5)

## 2. شیخ جلیل تبریزی (شهادت 1325 ق)

شیخ جلیل تبریزی، که به القابی هم چون واعظ شهیر و عالم خبیر و فقیه بصیر، سخنور دانا و فاضل توانا و بسیاری القاب دیگر ملقب و نامیده شده است، اصالتاً تبریزی است که آبا و اجدادش چندین نسل، پدر در پدر، در تبریز، این شهر علم و تقوا و پرهیز، به دنیا آمده و چشم از دنیا بسته بودند.

وی از دوران کودکی، نور علم و استعداد در دیدگانش و بارقه شور و شوق و عطش آموزشی در حد نبوغ در ناصیه اش آشکار بود؛ از این رو هنوز بسیار خردسال بود و به سن مکتب و مدرسه رفتن نرسیده بود که نزد پدر ارجمد و پرهیزکارش به آموزش قرآن مجید و تحصیل مقدمات پرداخت؛ به طوری که وقتی به سنین درس و مدرسه رسید و او را به مکتب خانه سپردند، از تمام همگنان و هم سالان خود برتر بود و میزان اطلاعات و هوش سرشار او، معلم مکتب را متحیر می ساخت.

او، هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که خواندن دُروس مقدماتی و آموزش علوم اولیه اسلامی و عربی و ادبی را در حوزه های درسی تبریز، به پایان رسانید و در همان زمان، با اجازه والدین و خانواده بویژه پدر مؤمن و با تقوایش بار سفر بست و توشه راه برداشت و قدم در راه نجف اشرف گذاشت.

به محض ورود به نجف، به حوزه های علمی تحقیقی و تدریسی آن شهر عزّ و شرف وارد شد و در محضر بزرگ ترین استادان آن عصر، به دانش اندوزی و مسائل پرورشی همّت گماشت.

چون از تحصیل علم فراغت یافت، بار دیگر بار سفر بست و این بار به سوی زادگاه و موطن خویش برگشت. از آن پس، زندگانی او، همه در مطالعه و تحقیق و تفحص در متون علوم اسلامی، و مراقبه نفس و تزکیه جان و دل می گذشت. وجود گرمی اش، هم چون شمعی فروزان بود که اطرافش را نورانی می ساخت و مردم شهر را، که بسیاری از آن ها از جان و دل مریدش بودند، فیض می رسانید و پیش پایشان و راه زندگانی شان را روشنی می بخشید.

شیخ جلیل، در سنین میانه سالی بود که سفری به کردستان نمود و در شهر «سنقر» به دعوت مردم متقی و مؤمن آن دیار، و بویژه با اصرار فضلا و طلاب و علمای آن شهر، ناگزیر رحل اقامت افکند و برای همیشه ساکن آن شهر شد و چندان در آن جا زیست که سرانجام در همان جا نیز به فیض شهادت مظلومانه رسید. درباره او نوشته اند:

مردی بلندمرتبه و عظیم الشان و باشکوه و بافضیلت بود. در امر به معروف و نهی از منکر، جدّه بلیغ داشت و یک دم نیز از نشر حقایق اسلامی و تبلیغات مذهبی فارغ نمی نشست. وی همواره با بدعت ها و زشت کاری ها و ستم گری ها، دشمنی می ورزید و روزگار خویش را به زهد و پارسایی می گذرانید؛ چنان که همه او را بدین خصلت می شناختند. (6)

عَلَّامه امینی، در کتاب پراج خود «شهادی راه فضیلت» می نویسد:

پدر دانشمندم می گوید: من در سال 1319ق او را در شهر سنقر دیدم. فاضلی عقیده شناس و سخنوری هوشمند و زبان آوری زیرک بود که این همه او را شایسته رهبری دینی ساخته بود. وی در ستیزه با بدعت ها و پیشبرد عقیده راستین و إحيای سنت های متروک مانده اسلام، فردی سرسخت بود، و پیوسته در هدایت مردم می کوشید و دمی از تحکیم اساس دین و بزرگداشت شعائر دینی آسوده نمی نشست. بدان سان که در میان مردم نفوذی کامل داشت و حتی قدرتمندان از او حساب می بردند. (7)

آری، شیخ جلیل بدین سان زندگانی را می گذرانید تا آن که دوران نهضت مشروطه و قیام مردم ستم دیده علیه ظلم و جور پادشاهان قاجاری و حکام و والیان دست نشانده آن ها و قدرتمندان و ثروتمندان شهرهای

دور و نزدیک فرا رسید. در آن دوران، شیخ جلیل نیز هم چون بسیاری از روحانیان و علمای پاک طینت آذربایجان، رهبری مردم را در مقابله با ستم و مبارزه با استبداد در دست گرفت و با سخنان پرشور خود، مکتب و مذهب را یاری رسانید و پیشبرد نهضت ضد سلطنت خودکامگان را هدف قرار داد.

در همان دوران پرجوش و خروش، در یکی از روزهای سال 1325 ق که محمد علی شاه قاجار بر تخت نشسته بود و قصد ریشه کن کردن نهضت و نابودی سران و رهبران قیام مردمی را داشت عده ای از اوباش و مزدوران خوانین و حکام و ثروتمندان سلطنت طلب، به خانه شیخ جلیل هجوم آوردند و او را به شهادت رسانیدند. دریغا، شیخ جلیل با آن زبان گویا و نطق آتشین و علم و زهد و پارسایی نمونه و الگوسازی که داشت، در اوج ثمربخشی زندگانی پربارش، در حالی که به قول علامه امینی با تمام وجود در راه راست دین سرگرم خدمت به خلق خدا و پیشبرد فضیلت بود، به درجه شهادت نایل آمد و برای همیشه، در سکوت سرد خاک فروخفت.

### 3. شهید میرزا محمدحسن مقدس مراغه ای (شهادت 1326 ق)

حجت الاسلام والمسلمین حاج میرزا محمدحسن مقدس مراغه ای، یکی دیگر از شهیدان راه فضیلت در قرن چهارم قمری است، که به دلیل دفاع از مشروطیت و آزادی، و حیثیت و شرافت انسانی بر مبنای احکام نورانی اسلام، به فیض شهادت نایل آمد. شهادت او، به دست صمدخان، عامل خونخوار و سفاک محمدعلی شاه قاجار، در شهر مراغه رخ داد و این عمل فجیع، داغ ننگینی بر پیشانی تاریخ نهاد.

در شرح حال او نوشته اند: شهید حاج میرزا محمدحسن مقدس، یکی از علمای پاک نهاد و مشروطه خواه مراغه بود. او روحانی پاکدامن و بافضیلت و غیرت مندی بود که با دل سوزی و جدیت تمام، در پیشرفت مشروطه و اندیشه آزادی خواهی و استقرار حکومت آزادی و رهایی انسان از قید استبداد و استعمار و استثمار با جان و دل می کوشید، و با شرکت در مجالس وعظ و سخنرانی، از مشروطه ستایش به عمل می آورد و دشمنان مشروطه و آزادی انسانی را نکوهش و سرزنش می کرد، و همین امر موجب شده بود که مخالفان آزادی ملت ایران، کمر به قتل او ببندند و نقشه نابود کردنش را طراحی و اجرا کنند. (8)



آری، در روزگاری که نهضت مشروطه خواهی در سراسر کشور اوج گرفته بود، و علمای نجف و مجتهدان سایر بلاد، یک دل و یک زبان از این نهضت انسانی و ضد استبدادی حمایت می کردند، مردان و زنان مؤمن و پاکدامن را به شرکت در نهضت فرامی خواندند، روحانیان پاک نهاد و محبوب و مشهور شهرها و بلاد مختلف نیز دستورات علمای نجف را پی گیری می کردند و اهالی شهرهای خود را با بیانی آشکار و سخنانی آتشین و شورانگیز، علیه استبداد و خودکامگی پادشاهان قاجار و حکام و والیان و دست نشاندهگان خونخوار آن ها برمی انگیزتند.

او که ذهنی روشن، اندیشه ای باز، تفکری نو و سازنده، نطقی آتشین و قدرت بیانی شورانگیز و شرارافکن داشت، هرگاه در محفلی رشته کلام را به دست می گرفت و باران کلمات و جملات خود را بر ذهن و جان حاضران فرو می بارید، بیش از چند دقیقه طول نمی کشید که همه حاضران به خرمی مبتلا می شدند که جرعه ای در آن افتاده و یک پارچه آتش و شراره و شعله شده اند. همواره، کسانی که از مجالس وعظ و سخنرانی روشن گر و آتشین او بیرون می رفتند، دیگر عهد می کردند که از آن پس، لحظه ای آرام نمانند و از مبارزه با استبداد سلطنتی و دست نشاندهگان و حکام جور قاجاری دمی غفلت نورزند.

زمانی که محمد علی شاه قاجار، پس از مرگ پدرش به سلطنت رسید و مجلس شورای ملی را به توپ بست و آزادی خواهان را به بند و زنجیر کشید، طبق پیشنهادهای مشاورانش، بر آن شد که برای ریشه کن کردن تفکر مشروطیت و آزادی خواهی، رهبران و سرکردگان آزادی خواهان را از میان بردارد. در نتیجه، عده ای از عمال خونخوار و آدمکش خود را واداشت که هر کدام، گروه هایی از اوباش را گرد هم آورند و تحت فرماندهی گیرند و از خزانه سلطنتی بی دریغ پول خرج کنند و رهبران مشروطه خواهان را سر به نیست نمایند.

صمدخان عامل جنایت

یکی از سفاک ترین و خونخوارترین عوامل دست نشانده محمد علی شاه، مردی سنگ دل و بی رحم به نام «صمدخان» بود. صمدخان، گروهی از اوباش و آدمکشان مسلح و اسب سوار را تحت فرماندهی خود درآورده بود و به دستور محمد علی شاه، به شهرها و روستاهای دور و نزدیک آذربایجان حمله می برد، اموالشان را

غارت می کرد، زنان و دختران و نوامیس شان را مورد تعرض قرار می داد و آتش ظلم و بیداد را به همه جا درمی افکند.

## قتل فجیع و دل خراش

صمدخان برای رسیدن به تبریز، از طریق میانه حرکت کرد و نخست وارد مراغه شد. به محض ورود به مراغه، دست به بیدادگری باز گشود و طبق نوشته مورخان و محققان، نخستین کسی که نظر او را جلب کرد تا زهر خشم و کینه اش را به او بچشانند و از سایر اهالی شهر نیز زهرچشمی بگیرد که دیگر جرأت لب کشودن به نام و مرام و بحث مشروطه را نداشته باشند همین روحانی بزرگوار، مرحوم مقدّس مراغه ای بود. صمدخان وقتی دانست که رهبری مشروطه خواهان و اجرای نهضت آزادی خواهی در مراغه به عهده این روحانی پاک دل است، دستور داد تا او را از خانه اش بیرون کشند و با دست و پای بسته در غل و زنجیر، به نزد او آورند.

دستور او بلافاصله انجام شد و آن مرد روحانی و مقدّس، با دست و پای بسته و شکل و شمایل رنج آور، کشان کشان به نزد صمدخان آورده شد. صمدخان، همین که آن مرد روحانی و سالخورده را در مقابل خود دید، زبان به فحاشی و هتّاکی گشود و هرچه ممکن بود، به او بی احترامی کرد. آنگاه دستور داد که دستار از سرش بردارند و ریش و محاسن مبارکش را بتراشند.

مرحوم مقدّس مراغه ای با تمام این بلاها، هم چون کوهی استوار ایستاده بود، و با همه سالخوردگی و ناتوانی جسمی که داشت، خم به ابرو نمی آورد؛ بلکه در همان وضع دل خراش و غم انگیز هم، زبان آتشین خود را گشوده بود و در مذمت استبداد و استثمار و در مدح آزادی و آزادگی سخن می گفت، و حتّی آن مردم بی رحم خونخوار را نیز دعوت می کرد که دست از حمایت ظلم و جور بردارند، و به تأسّی از رهبر و پیشوای خود، سید و سالار شهیدان کربلا می گفت: ای سنگ دلان، ای فریب خوردگان دنیای فانی، اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید و برای آزادی و آزادگی و حیثیت و شرافت انسانی ارزش قائل باشید و با این مردم مؤمن و مسلمان، همان کار را نکنید که سپاه شمر و یزید با عاشوراییان کردند.

اما این سخنان، نه تنها در دل و جان ناپاک آن خونخوار سفاک تأثیر مثبتی نداشت، بلکه او را بیش تر به خشم آورد؛ چنان که دستور داد تا در نیمروز سرد و یخبندان سخت زمستانی آذربایجان، آن روحانی سالخورده و نحیف و ضعیف الجثّه را درون حوض آب افکندند.

ساختمانی که صمدخان در آن اقامت کرده بود، حیاط بسیار وسیع و پردرختی داشت که حوض بسیار بزرگی در وسط آن تعبیه شده بود. حوض، پر از آب بود و در آن سرمای سوزان آذری، سطح آب یخ بسته بود. صمدخان دستور داد تا یخ های سطح آب را بشکنند و تکه های یخ را به حال شناور، روی آب رها کنند. آنگاه روحانی بزرگوار را روی دست بلند کردند و به میان حوض پر از آب و یخ انداختند.

میرغضب ها و فرآشان و جلّادان صمدخان، به دستور ارباب خود، هر یک شاخه بلندی از درختان حیاط کندند و در دست گرفتند و دور تا دور حوض حلقه زدند، و آنگاه با چوب هایی که در دست داشتند، شروع به کتک زدن پیرمرد کردند. پیرمرد روحانی، به هر طرف که می چرخید، ضربه چوبی بر سر یا صورت یا کف و شانه اش فرود می آمد، و ناچار برای آن که از ضربات دردناک و مهلک چوب ها در امان باشد، سر را به زیر آب فرو می برد. چند ثانیه ای زیر آب یخبندان می ماند و نفس را در سینه حبس می کرد؛ ولی چون نفسش تمام می شد و طاقتش به پایان می رسید و حالت خفگی پیدا می کرد، سر را از زیر آب بیرون می آورد؛ اما سر بیرون آوردن همان بود و هجوم فرآشان و میرغضب ها با چوب های بلند و ضخیم، همان. به محض بیرون آوردن سر از زیر آب، بار دیگر آن میرغضب های خدانشناس ضربه های چوب را بر سر و صورت و شانه و پشتش فرود می آوردند؛ چنان که از جای هر ضربه چوب، خطی از خون جاری می شد، و پیرمرد، باز ناچار می شد سرش را زیر آب فرو ببرد.

این صحنه های دل خراش، آن قدر تکرار شد که روحانی پاک نهاد، دیگر تاب و توان از کف داد؛ به طوری که دیگر قادر نبود حتی در داخل آب دست و پایی بزند و از فرو رفتن بی اختیار خود در آب یخ بسته جلوگیری کند. صمدخان که در ایوان نشسته بود و با کیف و لذتی حیوانی و ددمنشانه آن صحنه ها را تماشا می کرد، وقتی دید که حاج میرزا محمدحسن نیمه جان روی سطح آب رها شده و در حال جان

کندن است، دستور داد تا پیکر نیمه جانش را از حوض بیرون بکشند. آنگاه ریسمانی آوردند و هر دو پایش را بستند و پیکر نحیف و نیمه جانش را روی زمین انداختند و کشان کشان او را تا میدان ملا رستم که آن زمان از نقاط مرکزی و پر رفت و آمد شهر مراغه بود بردند. مردم در طول راه، این صحنه های وحشیانه و رقت بار را می دیدند و چون کاری از دستشان ساخته نبود، بغض ها را در سینه فرو می خوردند و اشک درد و دریغ می افشاندند.

وقتی فرآش ها، بدین صورت وارد میدان ملا رستم شدند، بی درنگ پیکر درهم شکسته آن پیرمرد روحانی و پارسا را از شاخه درخت نارونی که وسط میدان بود، آویزان کردند، و بدین صورت، آن روحانی پاک دل را با شکنجه هایی جانفرسا و ددمنشانه، به دیار شهادت فرستادند. این حادثه دردناک، به سال 1326 ق رخ داد و بدین ترتیب نقطه تاریک و لکه ننگی در تاریخ مشروطه ایران و در تاریخ شهر مراغه به ثبت رسید.

ناگفته پیداست که این روش های خونخوارانه، تازگی نداشته و در طول تاریخ، همواره راه و رسم بیدادگران بوده است، که با ارباب فضل و دانش و ایمان و پاکی وانسانیت، چنین رفتارهایی داشته باشند. ننگ و عار ابدی بر آنان باد! (9)

#### 4. شهید گمنام ثقة الاسلام تبریزی (شهادت 1330 ق)

من ایرانی هستم و ایرانی نژاد، جز ایران و ایرانی را طالب و جاذب نیستم. (10)

شهید روحانیت و اسلام، مرحوم حاج میرزا علی بن موسی بن محمد شفیع، معروف به ثقة الاسلام، از اکابر علمای امامیه تبریز بود که در نجوم، ریاضیات، تاریخ، کلام و حکمت عالیه و دیگر معارف اسلامی، حظی وافر داشت. ادبیات را از اکابر وقت خود در تبریز آموخته، و پیش جد بزرگوار خود معارف الهیه را تکمیل کرده بود، و در اواخر سده سیزدهم به عتبات عالیات مشرف شده و در حوزه درس بزرگانی هم چون فاضل اردکانی، شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج شیخ علی یزدی و دیگر اساتید حوزه علمیه نجف تلمذ نمود. وی پس از تکمیل مراتب علمی، در سال 1308 به وطن مألوف خود مراجعت کرد و همواره در حل و فصل امور و رفع دعاوی مردم و انجام مهمات و مشکلات آنان سعی بلیغی داشت تا آن که در سال 1324 ق

حکومت ملیّ فعالیت خود را آغاز کرد و انقلاب بزرگ مشروطیت رخ نمود و اختلاف کلمه بین دولت ضعیف، و ملت مقاوم به وقوع پیوست.

صاحب ترجمه با نهایت احتیاط، در خیرخواهی ملت و دولت گام برداشت و در این مورد آنی فروگذاری نکرد. صلاح حال عموم را در مجالس عمومی و خصوصی گوشزد می نمود تا آن که برخی از بیگانگان از فرصت استفاده کرده و به تنفیذ و امضای ورقه ای دالّ بر این که شهر تبریز در اثر مداخله ایشان و حرکات وحشیانه اهالی فتح شده، تکلیف نمودند. او هم شدیداً امتناع کرد تا عصر روز عاشورای سال 1330 ق که آن روحانی مبارز را با چند تن دیگر از مردان غیور اسلامی در سربازخانه دولتی تبریز که اخیراً در محلّ آن کتاب خانه دولتی و دانش سرای پسران تأسیس شده است بر دار زدند.

منصوروار گر ببرندم به پای دار مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

مرحوم میرزا اسد الله ضمیری که از ملازمان خدمت صاحب ترجمه بود، در تاریخ وفاتش گفته است:

قتیل روز عاشور محرم به شمس سال شد آلوده در غم

امام هشتمین را بود هم نام به دار غم چو عیسی یا چو میثم (11)

این سروده عربی در حقّ وی مصداق پیدا می کند که شاعر در پای چوبه دار می سراید:

فوالله ما أرجو إذا متّ مسلماً علیّ آیّ حبّ کان فی الله مصرعی

وذلك فی ذات الإله وإن یشأ یبارک علیّ اوصال شیلو ممزع (12)

کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت»، تألیف دکتر مجتهدی، شرح حال این شهید بزرگوار را با این

شعر شهریار آغاز می کند:

هر زمان گردد در مملکت عشق بلند به سرافرازی منصور دگر، دار دگر

و می نویسد:

آقای میرزا علی آقا ثقة الاسلام از علمای آذربایجان و رئیس شیخیه این ایالت بود. در شب جمعه 7 رجب 1277 قمری در تبریز متولد و در جوانی به عتبات مشرف شد. پس از چند سال تحصیل به وطن مراجعت پس از فوت پدرش حاج میرزا موسی آقا به جای او با لقب ثقة الاسلامی نشست و در عاشورای 1330 توسط قشون روسیه تزاری مصلوب گردید. شرح حال او در «ایضاح الأبناء فی مولد خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله» که از مؤلفاتش می باشد، مندرج است. همچنین عبدالرزاق بیک دنبلی و نادر میرزا تاریخ مفصل خانواده او را مرقوم داشته اند... .

ثقة الاسلام در ادبیات فارسی و عربی استاد بود. از تألیفات او «مرآة الکتب» است که در آن، کتاب ها و رجال شیعه را معرفی کرده؛ ولی به طبع نرسیده است. (اخیرا در قم با همت کتاب خانه آیت الله مرعشی به تدریج چاپ می شود) دیگر رساله «لالان» است که در آن از مباحث سیاسی و اجتماعی بحث نموده است.

#### عامل شهادت

ثقة الاسلام که در جریان های سیاسی حضور مؤثری داشت. پس از آن که کار تبریز به بلوا و قیام مسلح انجامید، وی به محمد علی شاه، تلگراف کرد و عطف و رأفت او را نسبت به مردم تبریز خواستار شد. هنگام محاصره با سید و جمعی از آزادی خواهان به باسمنج رفت و با عین الدوله در باره رفع محاصره مذاکره کرد.

هنگامی که قشون روس به تبریز وارد شدند، در صدد چاره جویی بر آمد تا خون ناحق ریخته نشود. هنگامی که حاج صمد خان شجاع الدوله به نمایندگی از طرف دولت وارد شهر تبریز شد. ثقة الاسلام در برابرش مقاومت کرد و با این که جانش در معرض خطر بود، از شهر بیرون نرفت تا سالدات های روس او را توقیف کردند و از او می خواستند که امضا دهد: جنگ و تیراندازی، نخست از سوی مجاهدان و ایرانیان آغاز شده است تا خود را از نظر افکار عمومی و جهانی تبرئه کرده باشند؛ ولی ثقة الاسلام حاضر نشد این درخواست نامشروع را بپذیرد و جان خود را در این راه داد و به شهادت رسید.

هنگام رفتن به پای دار، نه تنها خود را نباخته بود، بلکه به دیگران نیز تسلی می داد و به مقاومت و شجاعت  
وا می داشت.

### اعتراف دشمن

پس از انقلاب روسیه؛ آزادی خواهان ایران، انقلابی های روسیه، والی آذربایجان، قنسول روسیه و صاحب  
منصبان ارشد قشون روسی به صورت رسمی بر سر قبر او حاضر شدند و پس از ادای احترام و نطق های  
مؤثر بر مزار او گل پاشیدند و به این ترتیب اعتذار جستند. (13)

عارف قزوینی شاعر مبارز دوران مشروطیت در حق ثقة الاسلام ابیاتی را سروده است که در این جا از نظر  
می گذرد :

پند ناصح به من از عشق بتان، دشنام است عقل در منطقه عشق، خیالی خام است  
ز چه بیهوده خوری غصه بدنامی من؟ نام، ننگ است در این کشور و ننگش، نام است

یکه تازان صف عرصه جانبازی بین که ز هر سو گذری بانگ سوار آرام است

همچنان فاجعه سیصد و سی در تبریز (14) فکر من دستخوش روز بد ایام است

دل در آشوب، چو تبریز، دگر بهر نفسینه چون چوبه دارثقة الاسلام است

کشتگان ره آزادی این خاک به خاکخسته، وین خاک زخائن بر دشمن وام است

ملتی ننگ و کهن پایه و کج بنیاد استدولتی گند و ابد مدت و بد فرجام است (15)

حکومت ولایت فقیه

مرحوم شهید ثقة الاسلام در مورد دفاع از حکومت عادل، در رساله «لالان» می نویسد:

علاج این امر یکی از دو کار است: 1. تبدیل سلطنت به سلطنت شرعی که نواب امام علیه السلام متصدی امر سلطنت (حکومت) شوند و اجرای عدل مذهبی نمایند و تمامی بدعت ها و امور مخالفه شرع را محو کنند، که آن را به اصطلاح «جمهوریت» گویند؛ 2. محدود و مقید ساختن سلطنت حاضره و امنای ملت را بر آن ناظر گماشتن و تأسیس دارالشورا، و انجام دادن امور عرفیه با شور عقلا و رشته امور را از دست استبداد گرفتن است. در حال حاضر که نواب ائمه علیهم السلام خود را مکلف به سلطنت (حکومت) عامه نمی دانند و امور شرعی و غیر شرعی چنان به هم پیچیده که تفکیک آن از همدیگر و موقوف نمودن آن قوانین غیر مشروعه یا منع متصدیان غیر لایق امکان ندارد و غفلت و بی اطلاعی ملت بی پایان است، باید بالضروره قسم دوم را اختیار کرد. (16)

در این بخش از رساله «لالان» به حکومت شرعی ولایت فقیه تصریح کرده و بیان می کند که با توجه به آشنایی مردم و عدم احترام و احساس تکلیف شرعی نواب، به ناچار شق دوم حکومت که مشروطه باشد، گزینش می شود.

سخنی از ثقة الاسلام

مرحوم ثقة الاسلام در پاسخ نامه یکی از آزادی خواهان به نام مرحوم حاج میرزا آقا فرشی که او را در گیر و دار تبریز به محل «شهبندر» دعوت کرده بود تا آرام شدن اوضاع در آن جا استراحت کند، چنین نوشت:

هنگامی که در شکست عباس میرزا، آقا میر فتح جلو افتاد، شهر تبریز را به دست روس سپرد، از آن زمان صد سال می گذرد و همیشه نام میر فتح به بدی یاد می شود. شما چگونه خرسندی و رضا می دهید که من در این آخر زندگی از ترس مرگ، خود را به پناهگاهی کشم و دیگران را در دست دشمن گذارم...؟! (17)

احمد کسروی، نویسنده «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» که خود فردی ضد روحانی و مذهب است، در عین حال به غیرت و مردانگی ثقة الاسلام اعتراف کرده و می نویسد:



آن چه بزرگی این مرد را بهتر می رساند، خودداری او در کنسول خانه و باغ شمال است. درست است روسیان چیزی [از گفت وگوها را] بیرون ندادند؛ ولی داستان پنهان نمانده و کارکنان کنسول گری و دیگران آن را به همه گفته اند ... میلر، سیاست گر دورو، تلگراف های ثقة الاسلام به دولت مرکزی را به وی نشان داد که در یکی از آن ها نوشته بود: «ما با روس ها به جنگ برخاسته ایم، شما نیز به جنگ برخیزید ...» از او پرسیدند: آیا این نامه را شما نوشته اید؟ ثقة الاسلام با شجاعت تمام پاسخ داد: آری! من نوشته ام. در قنسول گری از او خواستند که نوشته ای را مهر کند مبنی بر این که جنگ را مجاهدان آغاز کرده اند تا به این بهانه روس ها از تبریز بیرون نروند ولی ثقة الاسلام حاضر نشد و گفت این ها دروغ است، جنگ را شما آغاز کرده اید. «میلر»، چون ایستادگی او را دید، نومید گردید و سرشب او را به سالدات ها سپرده، روانه باغ شمال گردید ... از ثقة الاسلام دوباره مهر کردن آن نوشته را طلبیدند، آن روحانی دلیر، با آن که میانه مرگ و زندگی به سر می برد، نترسید و همچنان از مهر آن سرباز زد. (18)

مرحوم شهید ثقة الاسلام تبریزی در رساله «لالان» می نویسد:

علت انقراض دولت صفویه این بود که وزرای خائن وصیت شاه سلیمان صفوی را که در حق پسر ارشدش سلطان مرتضی کرده بود، قبول نکردند و شاه سلطان حسین را که ساده لوح و دستخوش وزرای سهل القبول بود، بر سلطنت انتخاب نمودند تا در عهد سلطنت او، چندین قطعه معتبر از خاک ایران مجزاً و افاغنه بر اصفهان مسلط شدند. او بود که پطر کبیر را به مدد خود خواست و مقداری از خاک مملکت را پیش کش او کرد. (19)

آثار ثقة الاسلام

1. رساله لالان

در استانبول به چاپ رسیده و به حضور مراجع عالی قدر نجف ارسال شده. این رساله با قلمی خوب و بیانی لطیف، تنظیم شده است. به عقیده برخی از نویسندگان معاصر، این کتاب از جهات عدیده بر «تنبیه الأمة و تنزیه المله» مرحوم نائینی مزیت دارد.

## 2. مرآة الكتب

این کتاب نیز در شش جلد تنظیم و تهیه شده است و همانند «کشف الظنون» درباره تصانیف شیعه می باشد که خوشبختانه اخیرا با تلاش کتاب خانه آیت الله مرعشی در قم، با تحقیق و تنقیح کافی به چاپ می رسد.

## 3. ترجمه بث الشکوی

بنا به تقاضای امیر نظام گروسی به ترجمه آن اقدام کرده و به خوبی از عهده آن برآمده است. این رساله چاپ شده و در دسترس ارباب فضل و ادب قرار گرفته است.

## 4. مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام تبریزی

این کتاب، به کوشش نصرت الله فتاحی گردآوری شده. مکتوبات و نامه های آن مرحوم در 28 رجب 1328 تا ششم محرم 1330 (چهار روز پیش از شهادت) در آن موجود است.

## همرهان ثقة الاسلام در شهادت

همراه مرحوم ثقة الاسلام، چند روحانی نیز به علت ایستادگی به دار زده شدند. جا دارد از آنان نیز یاد کنیم:

1. ضیاء العلماء: ایشان داماد امام جمعه بود. او از هواداران پابرجای مشروطه بود و زمانی نیز روزنامه ای به نام «الجريدة الإسلامية» را منتشر می کرد که کسروی می گوید چند شماره آن را دیده. او به زبان های روسی و فرانسه تسلط داشته است.

2. مرحوم شیخ سلیم: وی از پیش نمازان شهر تبریز و خود از یکی از روستاهای ارسباران برخاسته بود. (20)

البته روحانیان شهید در دو مرحله تکوّن و حراست از مشروطیت، منحصر به افراد مذکور نبوده است؛ بلکه تعداد بی شماری در این راه جان سپرده اند که در این جا می توان از حاج میرزا عبدالحسن انصاری مراغی

(ش 1326) و شهید فضیلت، سید حسین شریف زاده (ش 1326 ش)، شهید ضیاء العلماء (1330 ش) حاج میرزا ابراهیم آقا، نماینده مجلس شورا از تبریز؛ حجت الاسلام حاج میرزا حسین واعظ آریاتاتی (1334 ش) و جمعی دیگر نام برد که تفصیل زندگی این بزرگواران را می توان در جلد چهارم و پنجم «مفاخر آذربایجان» تألیف نگارنده مورد مطالعه قرار داد.

کتاب نامه

1. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، المآثر و الآثار، تهران، کتابخانه سنائی.
2. ، مرأه البلدان، به کوشش نوائی میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، 1367ش.
3. افشار، ایرج، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، تهران، جاویدان، 1359ش.
4. امینی، عبدالحسین، شهداء الفضیله، مقدمه خلیل الزین العاملی، مطبعة الغری، 1335ق.
5. تبریزی ثقة الاسلام، محمد، مبدأ تاریخ سوانح عمری، ج 1، تهران، چاپخانه رضایی، 1340ش.
6. تبریزی، کربلائی حافظ حسین، روضات الجنان و جنات الجنان، ج 1 و 2، به تصحیح سلطان القرائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1344ش.
7. تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، تبریز، فردوسی، 1356ش.
8. جوادی، شفیع، تبریز و پیرامون بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، تهران، 1350ش.
9. سجّادی، ضیاءالدین، کوی سرخاب، تهران، انجمن آثار ملی (شماره 133)، 1336ش.
10. صفوت، محمد علی، داستان دوستان یا تذکره شعرای آذربایجان، به کوشش مجد طباطبائی، تهران، کتابفروشی سپهر، 1376ش.
11. عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، فقهای نامدار شیعه، قم، دفتر نشر نوید اسلام.

12. ، مفاخر آذربایجان، ج 4 و 5، تبریز، آذربایجان، 1374 ش.
13. فتحی، نصرت الله (به کوشش)، مجموعه آثار قلمی شهید ثقه الاسلام تبریزی، تهران، انجمن آثار ملی، (شماره نشر 127)، 2535 سلطنتی.
14. قاضی طباطبائی، حسن، چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران، تبریز، دانشگاه آذربادگان، 1353 ش.
15. ، خاندانهای فضل و دانش آذربایجان، تبریز، دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، 1354 ش.
16. کارنگ، عبدالعلی، آثار باستانی آذربایجان، ج 1، تهران، انجمن آثار ملی، 1351 ش.
17. کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، چ 10، تهران، امیر کبیر، 1376 ش.
18. مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، چ 1، تهران، زرین.
19. مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانه الأدب، چ 3، تهران، خیام، 1369 ش.
20. مروارید مراغه ای، یونس، مراغه یا افزاره رود، چ 2، تهران، مؤلف، 1371 ش.

---

1. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، ص 410.

2. کتاب های مختلفی در مورد آذربایجان نوشته شده است. ر.ک: نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، عبدالعلی کارنگ، آثار باستانی آذربایجان، ج 1 اثر سید جمال ترابی طباطبائی، آثار و ابنیه شهرستان های تابعه اردبیل، ارسباران، خوی و مرند، ج 2 کربلائی حسین تبریزی، روضات الجنان و جنات الجنان، در 2 جلد ضیاءالدین سجادی، کوی سرخاب تبریز اعتماد السلطنه محمد حسن خان، مرآة البلدان، ج 1 والمآثر والآثار محمد علی صفوت، داستان دوستان و حسن قاضی طباطبائی، چهره آذربادگان در آئینه تاریخ، و ...

3. منظور، کتاب ریحانۃ الادب است.
4. علامه امینی، شهدای راه فضیلت، بخش سوم.
5. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، مفاخر آذربایجان، ج 4، ص. 19261927.
6. علامه امینی، شهدای راه فضیلت، ص. 510.
7. همان، ص. 511.
8. یونس مروارید، مراغه یا افزاره رود، ص. 552553.
9. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، مفاخر آذربایجان، ج 4، ص. 1940.
10. نصرت الله فتحی، مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام، ص. 303.
11. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانۃ الأدب، ج 1، ص 369 و 370. 12. سیره ابن هشام، ج 2، ص 175.  
ترجمه: به خدا سوگند هیچ اندوهی ندارم، در صورتی که مسلمان بمیرم در هر نقطه ای جان سپرده باشم؛  
زیرا شهادت من برای خداست و اگر بخواهد، آن را بر اعضای قطعه قطعه شده من مبارک می گرداند.
13. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانۃ الأدب، ج 1، ص 369 و 370، ذیل کلمه «ثقة الاسلام».
14. سال به دار آویختن شهید ثقة الاسلام در تبریز.
15. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، مفاخر آذربایجان، ج 4، ص. 1947.
16. نصرت الله فتحی، مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الإسلام شهید تبریزی، ص. 430.
17. احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص. 301311.
18. همان، ص 311.

19. نصرت الله فتحی، مجموعه آثار قلمی شهید ثقة الاسلام تبریزی، ص 429.

20. در مورد خود مرحوم ثقة الاسلام ر.ک: ثقة الاسلام شیخ محمد تبریزی (برادر شهید نامدار) سوانح عمری، حسن قاضی طباطبائی، «خاندانهای فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار»، نشریه آذربادگان؛ ملا علی خیابانی، علمای معاصرین، نصرت الله فتحی، مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام تبریزی، علامه امینی، شهداء الفضیله، مهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت و ثقة الاسلام، تاریخ امکنه شریفه، و...

#### منابع مقاله:

مجله آموزه، شماره 5، عقیقی بخشایشی، عبد الرحیم؛

به نقل از پایگاه حوزه